



سیاوش قاننی

نئولیبرالیسم و سوسیال دموکراسی در اروپا

تاریخ صد ساله «سوسیال دموکراسی» در اروپا با «دولت رفاه» گره خورده است . سوسیال دموکراسی یک جنبش سیاسی مبتنی بر دیدگاه هومانیتیستی از جامعه است ، این بینش سیاسی میکوشد در سمت ایجاد جامعه ای بر اساس حقوق مساوی و همبستگی شهروندان گام بردارد. جامعه ای که در آن همه شهروندان از فرصت های اجتماعی مساوی چون رفاه و آزادی سیاسی برخوردار باشند. رهبران سوسیال دموکراسی (انترناسیونال دوم) این دیدگاه انسانی را به عنوان ارزش های اساسی پذیرفته بودند. با آغاز قرن بیستم و بویژه پس از جنگ جهانی اول ، شکاف بزرگی در جنبش سوسیال دموکراسی بوجود آمد و دو جنبش سوسیال دموکراتیک و کمونیستی پدیدار شدند. این دو جنبش و اندیشه سیاسی از همان آغاز برای رسیدن به آن ارزش ها و آرمان ها در «رقابت» سختی با هم قرار گرفتند. یکی خواستار رفع مشکلات اجتماعی از راه انقلاب بود و دیگری برای رسیدن به آن ارزش ها و آرمان ها به اصلاحات دموکراتیک و گام به گام باور داشت. سوسیال دموکرات ها در این رقابت میکوشیدند تا نشان دهند که آنها پاسداران راستین آرمان های انترناسیونال دوم هستند. وجود این « رقابت » بعد از جنگ جهانی دوم به خودی خود یکی از عوامل بازدارنده دست یازیدن بی رویه نئولیبرالیسم در اروپا بود.

نویسنده در این نوشتار میکوشد نشان دهد، که چگونه پیوند زدن نئولیبرالیسم و سوسیال دموکراسی در اروپا، احزاب سوسیال دموکرات را همانند حزب پر قدرت سوسیال دموکرات آلمان، حزب ویلی برانت را به خاک سیاه نشاند و حزب سوسیالیست فرانسه و دیگر احزاب سوسیال دموکراتیک و کارگری را به نابودی کشاند.

برای نشان دادن این رویداد ناگوار، کشور آلمان را که از نظر اقتصادی قدرتمندترین کشور اروپا است، و حزب سوسیال دموکرات آلمان که یکی از بزرگترین احزاب سوسیال دموکرات در اروپا بود، را انتخاب می‌کنم. به گفته مولانا:

چون که صد آمد، نود هم پیش ماست

نمونه آلمان:

راه دراز سوسیال دموکراسی از «مارکس» به «کینز» و سرانجام به «هایک»

پس از جنگ جهانی دوم و تقسیم کشور آلمان به آلمان شرقی و غربی تا کنگره «گودزبرگ» (۱) تئوری اقتصادی مارکس راهنمای عمل حزب سوسیال دموکرات آلمان به رهبری «گورت شوماخر» بود.

در کنگره «گودزبرگ» در سال ۱۹۵۹ حزب سوسیال دموکرات آلمان در برنامه جدید خود از تئوری اقتصادی مارکس فاصله گرفت و راه را برای تئوری اقتصادی «جان مینارد کینز» (۲) باز کرد.

اینجا شاید اشاره کوتاهی به تئوری اقتصادی کینز سودمند باشد.

اقتصاد سیاسی کینز می‌کوشد تا با ارائه مجموعه‌ای از خدمات رفاه اجتماعی و کنترل نسبی اقتصاد توسط دولت، از بروز بحران‌های ادواری و غیرادواری نظام اقتصاد سرمایه‌داری جلوگیری کند.

اقتصاددانان کینزگرا بر این باورند، که تصمیمات بخش خصوصی در سرمایه‌گذاری به اختیار بخش خصوصی است. اما در صورتیکه سرمایه‌گذاری بخش خصوصی برای اقتصاد کلان کافی نباشد و یا منجر به نتایج غیرکارآمد شود، دولت باید با سیاست‌گذاری فعال در بخش عمومی به اقتصاد کلان یاری رساند؛ به عنوان مثال می‌توان از تأثیرگذاری دولت بر «تقاضا در کل جامعه» برای تثبیت سطح اشتغال از طریق فعالیت‌ها و سیاست‌های مالی و اقتصادی و سیاست‌های پولی بانک مرکزی و بالا بردن دستمزدها برای افزایش قدرت خرید مردم و فعال‌سازی بازار داخلی اشاره کرد.

اقتصاددانان کینزگرا برای رفع بحران‌های اقتصادی، برخلاف طرفداران نئولیبرالیست، مخالف پائین بردن دستمزدها می‌باشند، چرا که کاهش دستمزدها را پدیدآورنده رکود اقتصادی و در نتیجه ناآرامی‌های اجتماعی میدانند.

دولت سوسیال-لیبرال و صدر اعظمی ویلی برانت (۳)

ده سال پس از کنگره «گودزبرگ» سپهر سیاسی در آلمان تحت تأثیر جنبش دانشجویان ۱۹۶۸ کاملاً تغییر کرده بود. جنبشی که خود عمیقاً تحت تأثیر «مکتب فرانکفورت» و نظریات «هربرت مارکوزه» و جنگ ویتنام بود، چنان تأثیر عمیقی بر افکار عمومی گذاشته بود که جامعه بطور کامل آماده یک تغییر سیاسی بود.

در سال ۱۹۶۹ ویلی برانت (۳) به صدر اعظمی آلمان انتخاب شد و دولت ائتلافی حزب سوسیالیست دموکرات آلمان - حزب لیبرال دموکرات (دولت سوسیال-لیبرال) بر دوش جنبش مترقی دانشجویی ۱۹۶۸ با پشتیبانی اتحادیه‌های کارگری، نویسندگان، هنرمندان و همه نیروهای مترقی بر سر کار آمد.

این دولت و حزب سوسیال دموکرات با بودن شرایط مناسب سیاسی، در کنار سیاست خارجی تنش‌زدایی خود در اروپا، با رهنمودهایی از اقتصاد کینز دست به رفرم‌های اجتماعی گسترده‌ای زد.

شور بختا این دولت در میانه راه، با بحران جهانی ۱۹۷۴/۱۹۷۵ که به نام «بحران نفت» (۴) در تاریخ شناخته می‌شود روبرو شد.

شوگ افزایش ناگهانی بهای نفت توسط کشورهای تولیدکننده نفت (از بشکه‌ای ۳ دلار به تقریباً ۱۲ دلار)، بحران و رکود بزرگ و سرنوشت‌سازی در اقتصاد جهانی پدید آورد و تمام بخش‌های تولیدی و اقتصادی کشورهای صنعتی از جمله آلمان سخت گرفتار این بحران شدند.

این بحران اقتصادی و رکود بزرگ در تمام کشورهای صنعتی بار دیگر چون امروز، توهم صعود دائمی تولید و افزایش بی‌وقفه‌ی درآمدها را در میان بخش بزرگی از مردم زدود.

اگرچه دولت سوسیال-لیبرال و بانک فدرال آلمان کوشیدند با اقدامات گسترده اقتصادی خود، چون کاهش نرخ بهره، راه اندازی برنامه های ساخت و ساز دولتی، کمک ها و یارانه های گسترده مالی به شرکت های تولیدی و صنعتی این بحران را تا حدی مهار کنند، اما نتوانستند مانع رکود سنگین اقتصادی و عواقب آن شوند.

شدت این بحران به اندازه ای بود که تولید ناخالص ملی برای اولین بار در تاریخ جمهوری فدرال آلمان در مقایسه با یک سال قبل از آن ۱/۱- درصد کاهش یافت.

تعداد بیکاران از میانگین ۲۷۵ هزار نفر در سال ۱۹۷۳ به ۵۸۰ هزار در سال ۱۹۷۴ و بیش از یک میلیون در سال ۱۹۷۶ رسید.

این بحران در دوران «هلموت اشمیت» (۵) جانشین ویلی برانت بخاطر افزایش جهشی قیمت نفت به بالای ۳۰ دلار (در زمان انقلاب ایران و جنگ ایران و عراق ۱۹۷۸/۷۹) عمیق تر و موجب پدید آمدن بحران در درون دولت ائتلافی سوسیال دموکرات ها و لیبرال دموکرات ها شد.

اقتصاد نئو لیبرالیسم، که ریشه های آن به دهه ۱۹۳۰ و هایک بر می گردد، در دوره ویژه پس از جنگ جهانی دوم، از طرف عموم متخصصان اقتصادی به حاشیه رانده شده بود.

ولی در همان دوران طرفداران این تئوری اقتصادی شبکه ای از اقتصاددانان و اندیشکده ها بوجود آوردند و منتظر شرایط مناسب برای طرح مجدد تئوری اقتصادی خود بودند.

دو «بحران اقتصادی نفت» در سال های ۱۹۷۴/۷۵ و ۱۹۷۸/۷۹ موقعیت مناسب را برای آنها فراهم آورد.

و بقول خانم نئومی کلاین (۶) :

«... طرفداران بازار آزاد از شوک های ناشی از فجایع اجتماعی، سیاسی، طبیعی و... در جوامع استفاده کرده و در حالی که مردم در شوک بسر میبرند، سیاست های خود را در این جوامع پیاده می کنند.»

سال ۱۹۸۱ به دعوت وزیر اقتصاد لیبرال دموکرات این ائتلاف «اتو گراف لامبسدورف» (۷) جمعی از اقتصاددانان نئولیبرال در آن وزارت خانه زیر نظر معاون وزیر «اُتو شِلشت» (۸) گرد آمدند و سندی را برای «خروج از بحران اقتصادی» به دولت ارائه کردند، که هلموت اشمیت با آن سند مخالفت نمود.

مخالفت «هلموت اشمیت» با این سند از این جهت بود که میدانست با وجود جناح چپ قدرتمند در حزب سوسیال دموکرات آلمان و سازمان جوانان حزب که در آن افرادی چون «اسکار لافونتنین» (۹) (امید آینده حزب پس از «ویلی برانت») فعال بودند، اجرای چنین برنامه ای امکان پذیر نیست.

«هلموت اشمیت» برنامه «لامبسدورف» را در پارلمان آلمان سندی برای شکستن ائتلاف و سند «جدایی» نامید. او معتقد بود که این سند مغایر با بند ۲۰ قانون اساسی آلمان است که رفاه اجتماعی را تضمین می کند.

اول اکتبر ۱۹۸۲ عمر دولت ائتلافی سوسیال - لیبرال به پایان رسید و در پارلمان آلمان «هلموت گُهل» با رای حزب دموکرات مسیحی و لیبرال دموکرات ها به صدراعظمی آلمان انتخاب شد.

آنچه بدنبال سند «لامبسدورف» در دوران صدر اعظمی «هلموت گُهل» (۱۰) اجرا شد چنین بود: (۱۱)

- کاستن خدمات اجتماعی و کاهش دستمزدها

- رفع قوانین دست و پا گیر در قانون کار برای کارفرمایان،
- افزایش مالیات بر کالاهای مصرفی از ۱۱٪ به ۱۴٪ (Mehrwertsteuer) (Value-added tax)
- کاهش چشمگیر مالیات شرکت های خصوصی،
- کاهش حقوق باز نشستگی

فروپاشی «اردوگاه سوسیالیسم»

فروپاشی «اردوگاه سوسیالیسم» تأثیرات شگرفی در سراسر جهان، هم در میان طرفداران نیروهای چپ، سوسیال دموکرات، نیروهای مترقی و هم در میان طرفداران اقتصاد نئولیبرالیسم داشت.

در حالیکه نیروهای طرفدار اقتصاد نئولیبرالیسم به پایکوبی مشغول بودند و «پیروزی» نئولیبرالیسم را بر سوسیالیسم جشن می گرفتند، نیروهای چپ در حالت کیش و مات به سر میبردند و در سردرگمی و افسردگی و نیهیلیسم فرو رفته بودند.

نگاهی به حال و احوال آن روزهای خودمان (ایرانیان) می تواند به فهم روحیه بقیه نیروهای چپ در جهان نیز یاری رساند.

کمی پیشتر از فروپاشی «اردوگاه سوسیالیسم»، «حزب توده ایران» و «سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)» و سایر نیروهای چپ که به شکلی وحشیانه در ایران سرکوب شده بودند و آن عده که از آن سرکوب و وحشیانه جان سالم بدر برده بودند و چه در ایران، چه در کشور های سوسیالیستی و چه در اروپای غربی در حال هضم کردن تجارب جدید و ویژه خود بودند، گرفتار آوار دیگری شدند.

هضم تمام این تجارب در فضای مترکم و همه جانبه تبلیغات رسانه های گروهی طرفداران نئولیبرالیسم که بطور گسترده ای افکار عمومی را مهندسی و مدیریت می کردند انجام می گرفت.

در اوایل سال ۱۹۸۹، هفته نامه "نیویورکر" نوشت: "جدال بین سرمایه داری و سوسیالیسم به سود سرمایه داری به پایان رسیده است."

و در همان سال فرانسیس فوکویاما (۱۲) «پایان تاریخ» را پیش بینی کرد.

به دنبال این افسردگی عده ای به طور کلی از کار سیاسی کناره گرفتند، عده ای به جبهه رقیب شتافتند، عده ای موفق به تحلیل این فاجعه شدند و عده ای تا به امروز مشغول التیام بخشیدن به زخم های روحی و سیاسی خویش هستند

....

دولت ائتلافی سوسیال دموکرات ها و سبزها

پس از اتحاد دو آلمان («جمهوری دموکراتیک آلمان» و «جمهوری فدرال آلمان») در سال ۱۹۹۰ و جایگزینی مارک آلمان شرقی با مارک آلمان غربی با نرخ برابر (یک به یک)، قیمت واقعی کالاها و خدمات تولید شده در شرق جهشی ۳۰ تا ۴۰ درصدی پیدا کرد و شرکت های تولیدکننده ناگهان تمام توان رقابت خود را از دست دادند. تولیدات صنعتی در مقایسه با یک سال قبل در ماه ژوئیه ۷/۴۳ - درصد، در ماه اوت ۹/۵۱ - درصد و در پایان سال ۱۹۹۱ نزدیک به ۷۰ - درصد کاهش یافته و تعداد رسمی بیکاران که در ژانویه ۱۹۹۰ به زحمت بالغ بر ۷۵۰۰ نفر می شد، در ژانویه ۱۹۹۲ به یک میلیون و ۴۰۰ هزار نفر رسید و اگر تعداد کارگران در حال تغییر شغل و افراد در حال بازنشسته شدن را به آن بیفزاییم، این رقم دوبرابر می شد.

اسکار لافونتین در همان زمان هشدار میداد، «جایگزین کردن واحد پولی یک کشور با اقتصاد ضعیف، با یک واحد پولی قوی (ارزش مارک آلمان غربی در آن زمان حداقل ۴ برابر ارزش مارک آلمان شرقی بود و در بازار سیاه یک به هفت معامله می شد) موجب از هم پاشیدگی اقتصاد آن کشور می شود».

و چنین شد.

دولت گهل بوسیله «موسسه امانت داری» (Treuhandgesellschaft) از ژوئیه ۱۹۹۰ تا دسامبر ۱۹۹۴ با کمک بانک ها و شرکت های تولیدی و صنایع قدرتمند آلمان غربی و دیگر بخشهای مختلف سرمایه، دست به «ارزش گذاری»، «سازماندهی مجدد» و «بهره ورسازی» صنایع و بخش های مختلف تولیدی در «آلمان شرقی سابق» زد. در نتیجه این عملکرد زیر ساختارهای «آلمان شرقی» که توان رقابت با قدرت تولید صنایع آلمان غربی را نداشتند یکی پس از دیگری فروپاشیدند و صدها هزار حقوق بگیر به خیل بیکاران اضافه شدند. «موسسه امانت داری» مهم ترین دارایی های «جمهوری دموکراتیک آلمان» را یا به بخش خصوصی سپرد و یا تعطیل کرد و به این ترتیب بافت صنعتی جمهوری دموکراتیک آلمان از هم پاشید و ۵/۲ میلیون فرصت شغلی از میان رفت.

کارشناسان همان زمان خسارت آن عملکرد را به ۶۰۰ میلیارد مارک برآورد کردند.

در همان سال ها بود که مجله اکونومیست و فایننشال تایمز، آلمان را «مرد بیمار اروپا» نامیدند.

این وضعیت اقتصادی را در سال ۱۹۹۸ دولت ائتلافی «سرخ و سبز» «گرهارد شرودر و یوشکا فیشر» به ارث برد.

از همان آغاز کار دولت بر سر راه برون رفت از این وضعیت اقتصادی در حزب سوسیال دموکرات در میان دو جناح «گرهارد شرودر» و «اسکار لافونتین» اختلاف نظر جدی بوجود آمد.

«اسکار لافونتین» و جناح چپ خواستار «بازسازی دولت رفاه، همبستگی اجتماعی و نظم و تقاضای بازار» و نگهداری و بازسازی محیط زیست و مقابله با سیاست های خصوصی سازی بی رویه کمیسیون اروپایی، که تمام پایه های یک سیاست عادلانه مبنی بر تقسیم ثروت را از میان برده بود، بود.

در مقابل «گرهارد شرودر» خواستار نگهداری و ادامه «رفرم های لامبسدورف» بود.

و بهمین خاطر نظریه پردازان نئولیبرال و «قهرمانان» «اقتصاد نوین» را به دور خویش جمع کرده و اعلان نمود «دولت بدون تردید سیاست اقتصادی خشنی را پیش خواهد گرفت.»

شروع کار لافونتین و اعلام برنامه هایش زنگ خطری بود برای طرفداران اقتصادی نئولیبرالیستی در اروپا، امری که آنها را بر آن داشت که امپراتوری های رسانه ای خود را برای مقابله با لافونتین فعال کنند. روزنامه سان چاپ لندن (۱۳) لافونتین را خطرناک ترین سیاستمدار جهان نامید.

نتیجه آن شد که پس از چهار ماه اختلاف میان دو جناح درون حزب آن چنان بالا گرفت که لافونتین از سمت وزارت دارایی و رهبری حزب کناره گرفت. و به این ترتیب شرودر سر جناح مخالف خود را در حزب قطع نموده و برای ساکت نگهداشتن برخی از اعضای حزب، پست هایی بین آنها تقسیم نمود. در ضمن نمایندگان حزب سوسیال دموکرات در پارلمان نیز با توجه به اکثریت ناچیز حزب در مجلس، چاره ای جز اظهار وفاداری به صدراعظم خود نداشتند و به این ترتیب «جنگ بین دو جناح در حزب خاتمه یافت»

کناره گیری لافونتین زمانی که از پانزده کشور عضو اتحادیه اروپا، یازده کشور آن توسط احزاب سوسیال دموکرات اداره می شد، نه تنها به جناح چپ حزب سوسیال دموکرات آلمان خسارات جدی وارد کرد، بلکه با باز گذاشتن دست «گرهارد شرودر و تونی بلر» شانس بزرگ تغییر روند نئولیبرالیسم در آلمان و اروپا که شرط لازم برای دفاع از دولت رفاه و دولت ضامن خدمات اجتماعی بود، نیز از میان رفت.

در نتیجه گرهارد شرودر که پس از فروپاشی «اردوگاه سوسیالیسم» و فقدان جناح چپ در حزب، راه را برای رفرم های نئولیبرالیستی و بقول خویش خشن خود باز یافت و با «تونی بلر» نخست وزیر انگلستان سندی را تدوین کرد که به نام «سند بلر- شرودر» مشهور است. این سند با شعار «رفرمی عادلانه است که موجب شکوفایی اقتصاد شود» پیدایش سوسیال دموکراسی نوین را مژده میداد.

سندی که با فرمول بندی های فریبنده اش، مانند «مثبت گرایی نوین اقتصادی»، «تشویق و مسئولیت پذیری»، «به حرکت درآوردن پتانسیل های نیروی کار»، که همگی پوششی بودند برای اجرای یک اقتصاد نئولیبرالیستی و رفع مفاد دست و پاگیر قانون کار برای کارفرمایان، پایین آوردن مالیات ها به ویژه برای سرمایه ها، و زیر فشار گذاردن بیکاران.

ائتلاف سرخ و سبز به سفارش مشاورین نئولیبرال خود با وعده کار آفرینی، بزرگ ترین برنامه کاهش مالیاتی را در تاریخ بعد از جنگ جهانی دوم در آلمان به اجرا درآورد و مالیات ثروتمندان را تا ۸ درصد و مالیات شرکت ها را تا ۱۵ درصد کاهش داد و دستکم حدود هزاران میلیارد یورو به جیب شرکت های بزرگ سرازیر کرد.

همزمان دست به کاهش حقوق ها به میزان ۱۵ درصد، کاهش حق بیکاری به میزان یک سوم و افزایش ساعت کار تا ۴۵ الی ۵۰ ساعت در هفته زد.

ولی با تمام این اقدامات نه تنها بحران اقتصادی بر طرف نشد بلکه رو به افزایش گذاشت و صدها هزار کارمند بخش دولتی کار خود را از دست دادند و رقم بیکاران در سال ۲۰۰۴ از مرز ۵ میلیون نفر نیز فراتر رفت و بیش از ۱۲ درصد نیروی کار را شامل می شد.

در سال ۲۰۰۳ «گرهارد شرودر» به پیروی از منطقی که می گوید «اگر دارویی درد مریض را برطرف نکرد باید مقدار استعمال آن را بالا برد» «برنامه اقتصادی ۲۰۱۰» (برنامه هارتز چهارم) (۱۴) را اعلام کرد.

برنامه هارتز چهارم یا نظم «توربو نتولیرالی» (۱۴)

جوهر برنامه هارتز چهارم چنین است:

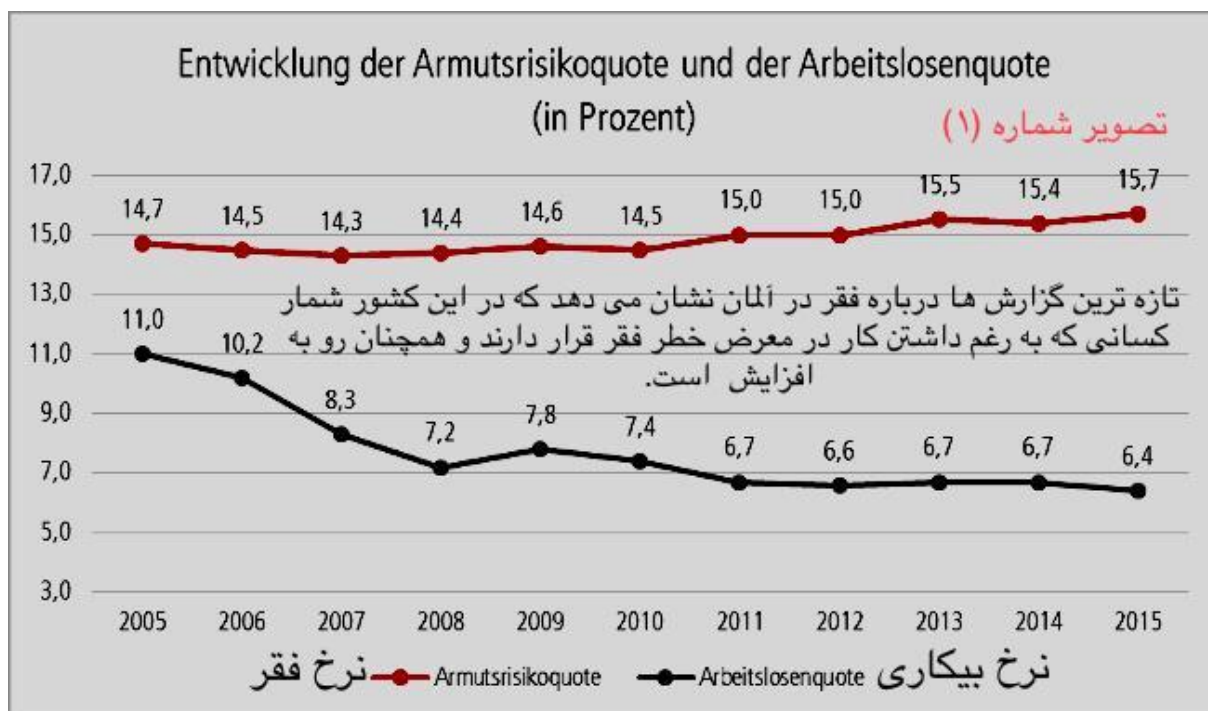
بیکاران پس از یک سال از دریافت حقوق بیکاری محروم گردیده و به طرف نهادهای خیریه اجتماعی سوق داده می‌شوند و در عین حال موظفند در صورت لزوم با دستمزد معادل یک یورو در ساعت به کار مشغول شوند.

بدین ترتیب یکی از مهم‌ترین اصول قانون اساسی آلمان فدرال یعنی کار مناسب و دستمزد کافی برای همگان زیر پا گذارده شده و بازار کار برطبق نظم نوین «توربو نتولیرالی» بازسازی می‌شود.

امروز بازار کار در آلمان به دو بخش تقسیم شده است، بخش اول شامل شاغلین معمولی است که اغلب تحت پوشش سندیکاها قرار می‌گیرند، بخش دوم شامل شاغلین کوتاه مدت، شاغلین پیمانی و موقت، شاغلین «یک یورویی» که دفاع سندیکای‌های کارگری از حقوق آنان تقریباً امکان پذیر نیست (۱۵)

در حال حاضر در آلمان بیش از ۸ میلیون نفر یعنی ۲۲ درصد از نیروی کار در «بخش دستمزد پایین» مشغول به کار می‌باشند. این رقم بالا ترین رقم در اروپاست.

یعنی تقریباً از هر چهار شهروند شاغل آلمانی یک نفر با وجود داشتن کار در فقر به سر می‌برد و یا تنها با کمک‌های دولت قادر به تامین حداقل زندگی خویش است.



تازه ترین گزارش‌ها درباره فقر در آلمان نشان می‌دهد که در این کشور شمار کسانی که در بخش دستمزد های پایین باوجود داشتن کار در معرض خطر فقر قرار دارند، همچنان رو به افزایش است (تصویر شماره (۱)). نتیجه اینکه شاغلین با دستمزدهای پایین در زمان بازنشستگی با حقوق بازنشستگی زیر خط فقر دست بگیریان هستند. آمار رسمی نشان می‌دهد که ۳ میلیون و ۱۰۰ هزار نفر شهروندان آلمانی بالاتر از ۶۵ سال در معرض خطر فقر زندگی می‌کنند و این رقم رو به افزایش است.

در سال ۱۹۹۱ ویلی برانت به اعضای حزب بطور جدی هشدار داد «منسوخ و باطل شمردن ارزش های بنیادین سوسیال دموکراسی، یعنی آزادی، عدالت اجتماعی و همبستگی اشتباه تاریخی خواهد بود.»

با کمال تاسف این هشدار روشن ویلی برانت گوش شنوا پیدا نکرد.

نهم اکتبر سال ۲۰۰۰ پیش از تصویب «رفرم های رادیکال» گرهارد شرودر «برنامه هارتز چهارم» در سال ۲۰۰۳ یک تیم خبرنگار هفته نامه اشپیگل مصاحبه مفصلی با میلتون فریدمن در باره رفرم های شرودر انجام میدهد. (۱۶)

اشپیگل:

ظاهراً امروز بهترین شاگردان شما سوسیال دموکرات ها هستند. گرهارد شرودر مالیات ها را کاهش می دهد، هزینه و بودجه دولت را بازسازی می کند و حقوق بازنشستگی را می کاهش دهد آیا برای شما تعجب آور نیست؟

فریدمن:

بله واقعاً حیرت انگیز است که احزاب چپ می توانند خیلی راحت تر از احزاب محافظه کار دست به اصلاحات درست بزنند. و نه تنها در آلمان، بلکه در نیمی از اروپا و حتی در نیوزلند نیز این اصلاحات در حال انجام است. از جناح راست ریگان و تاجر ، به عنوان اصلاح طلبان محافظه کار، یک استثنا بودند.

اشپیگل:

این واقعیت را چگونه توضیح می دهید؟

فریدمن:

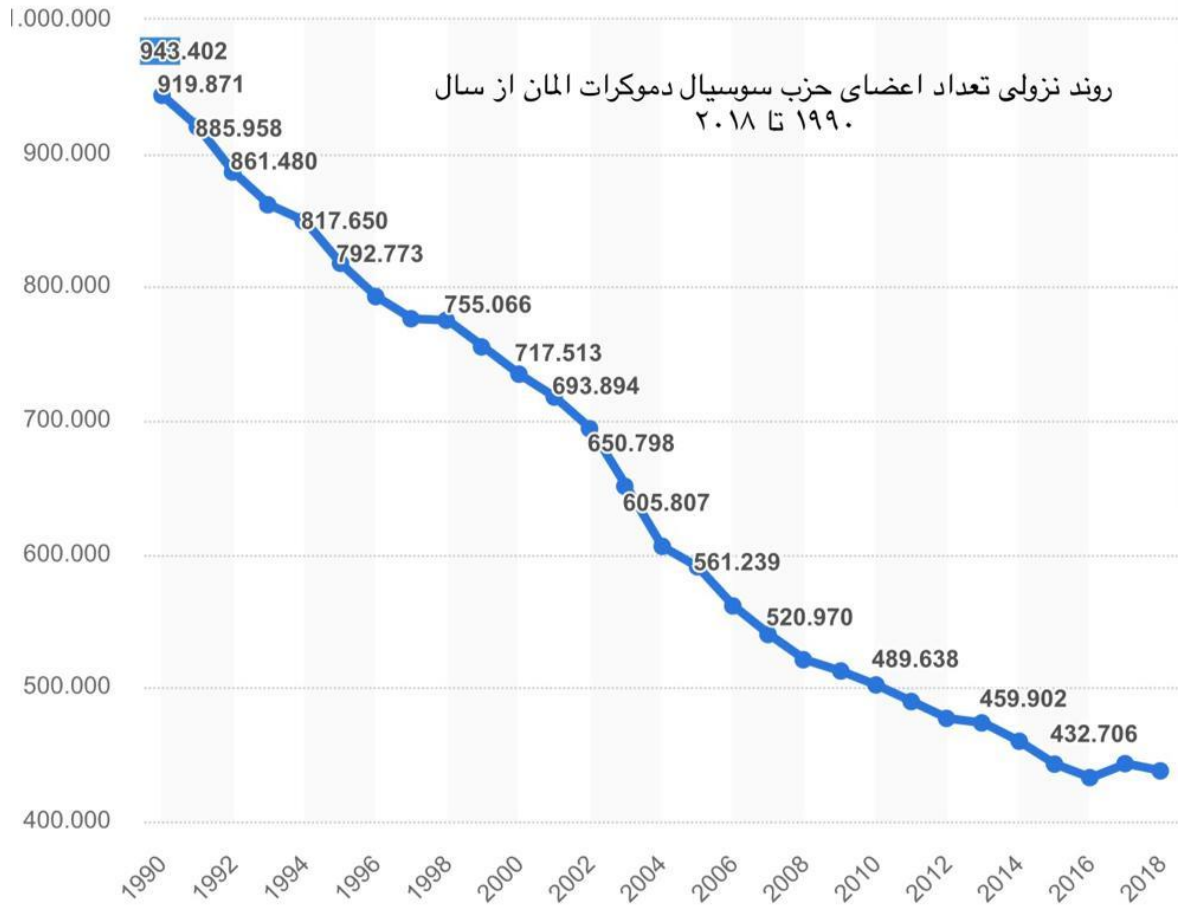
صادقانه بگویم ، من خودم هم کمی گیج شده ام.

شاید چپ ها به این دلیل توان اجرای چنین اصلاحات سختی را دارند که رأی دهندگانشان همواره به آنها وفادار می مانند، و بهتر است بگویم مجبورند که وفادار بمانند، چرا که هیچ حزب دیگری برایشان مطرح نیست. در حالیکه این واقعیت در مورد محافظه کاران صدق نمی کند. اصلاحات کنونی در آلمان را کُهل هم مایل بود عملی کند ولی باید منتظر می ماندیم تا گرهارد شرودر بر سر کار بیاید.

ولی این پیش بینی میلتون فریدمن متحقق نشد

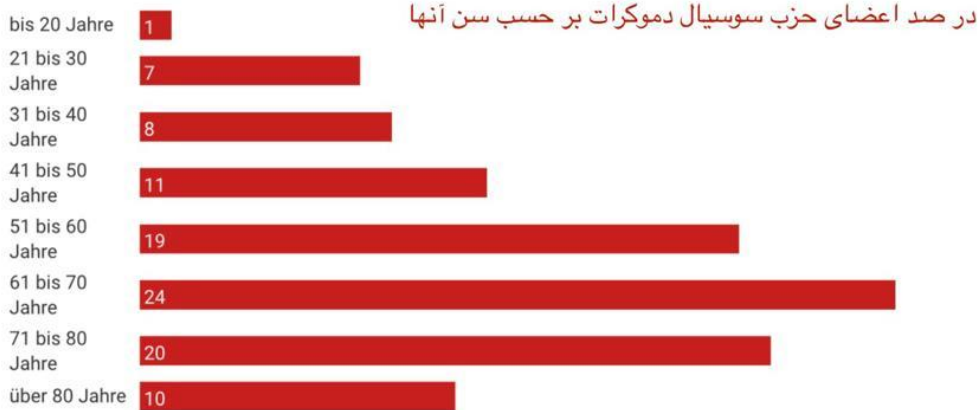
حزب سوسیال دموکرات آلمان از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۸ بیش از ۵۵ درصد از اعضای خود را (تصویر شماره ۲) از دست داده است و تنها ۸ درصد از جوانان زیر ۳۰ سال به این حزب روی آورده اند. (تصویر شماره ۴)

تصویر ۲



SPD-Mitglieder nach Alter (in Prozent, Stand 2017)

تصویر ۴



Und auch wenn mit [Andrea Nahles](#) bald die erste Frau in der SPD-Geschichte die Führung der Partei übernehmen könnte, gibt es immer noch deutlich weniger Frauen in der SPD als Männer.

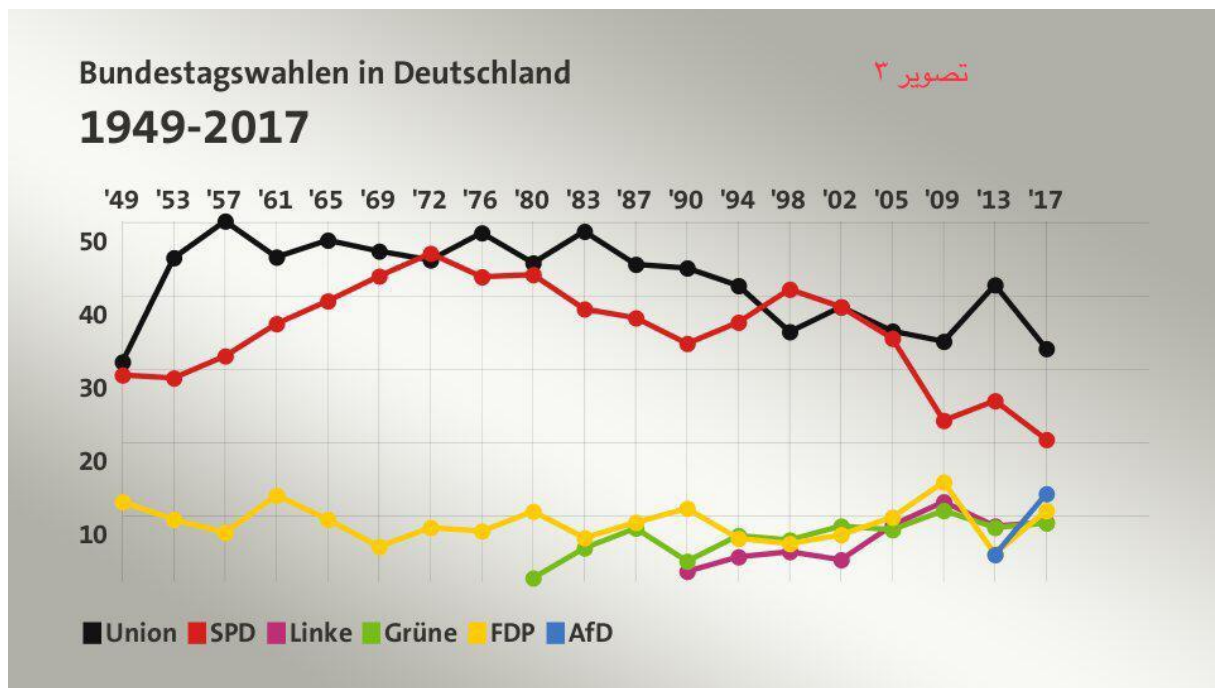
SPD-Mitglieder nach Geschlecht (in Prozent, Stand 2017)

در صد نسبی اعضای زن و مرد در حزب



Grafik: RND • Quelle: Niedermayer, Oskar, Parteimitglieder in Deutschland, 2017 • Get the data • Created with

و در حال حاضر تنها ۱۴ درصد مردم آلمان تمایل به انتخاب کردن حزب سوسیال دموکرات آلمان را دارند به تصویر شماره (۳) نگاه کنید



مدیریت رسانه ای و مهندسی افکار عمومی

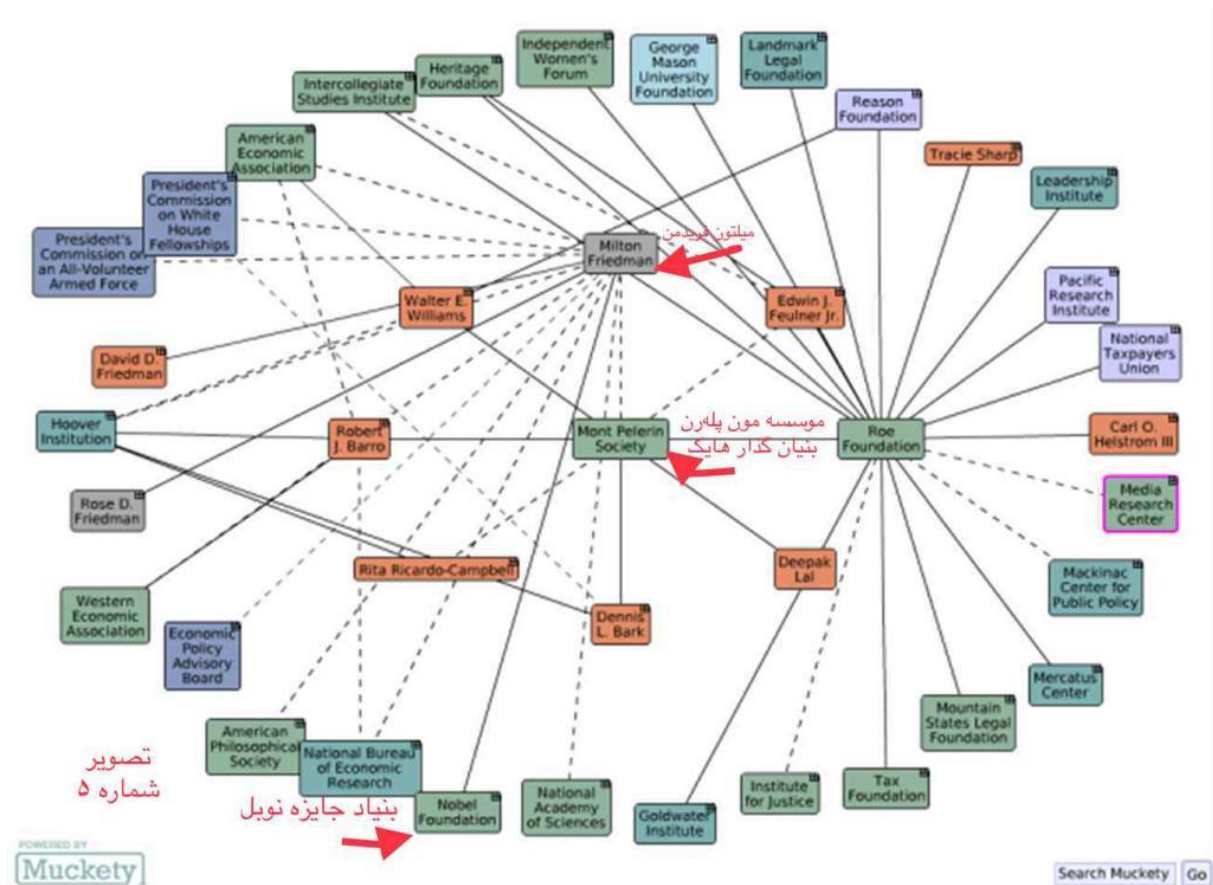
طرفداران اقتصاد نئولیبرالیستی از دهه های ۷۰ توانستند با به وجود آوردن شبکه های وسیعی از اقتصاد دانان، سیاستمداران (تصویر شماره ۵) و روزنامه نگاران به دور حلقه اصلی و پایه گذاران این تئوری اقتصاد سیاسی، افکار عمومی را هر روز بیشتر مدیریت کنند.

بطور نمونه انجمن مون پله رن :

انجمن مون پلرن (Mont Pelerin Society) سازمانی بین المللی متشکل از اقتصاددانان فیلسوفان، تاریخ دانان هوادار نئولیبرالیسم است. بنیان گذاران آن عبارتند از فردریش هایک، فن میزس، میلتون فریدمن و دیگران .

این انجمن در ۱۰ آوریل ۱۹۴۷، در کنفرانسی که فردریش هایک ترتیب داده بود، با شرکت ۳۹ محقق تشکیل شد. نام محل برگزاری کنفرانس را، که اقامتگاهی است در سوئیس، برای آن انجمن انتخاب کردند .

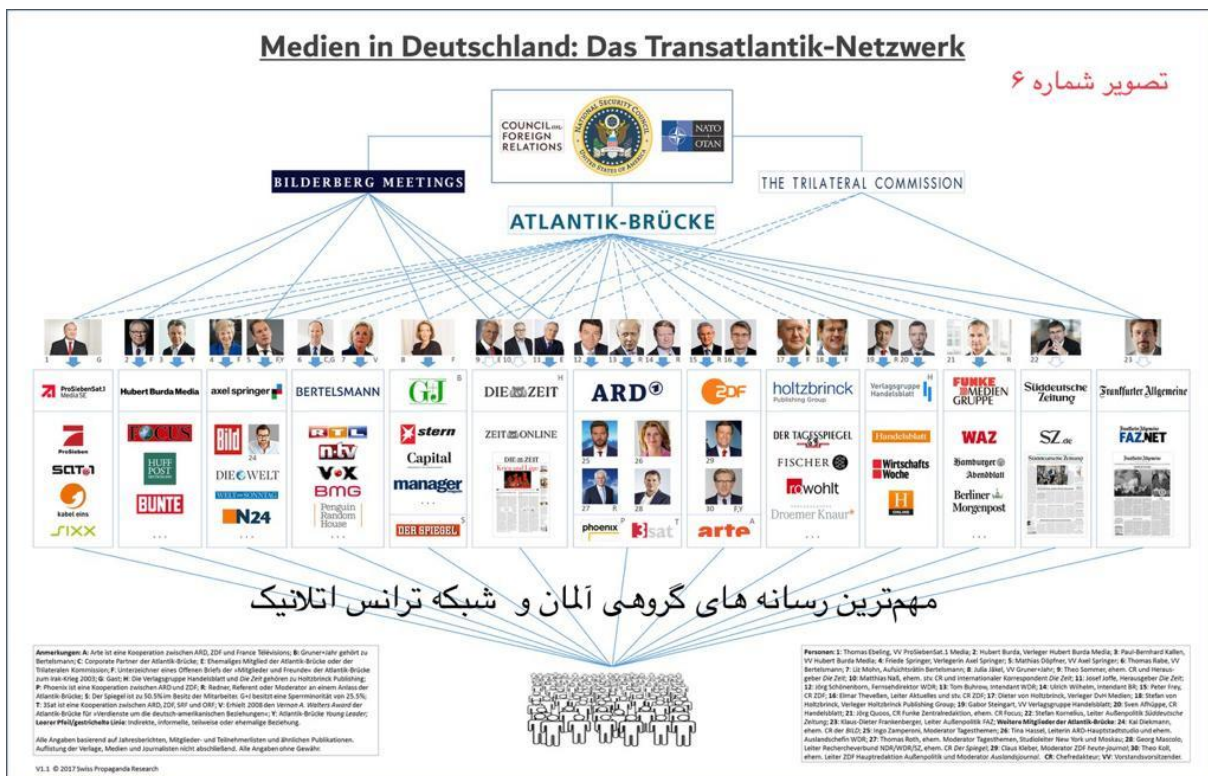
مون پله رن توانست طی چندین سال فعالیت خود انجمن ها و بنیادهای مختلفی را در سراسر جهان تاسیس کند و اندیشکده های زیادی تحت تاثیر خود قرار دهد. (تصویر شماره ۵)



بنیان این انجمن توانستند با بهره گیری از امکانات گسترده امپراتوری های رسانه ای خود و جلب صاحبان رسانه ها و ژورنالیست های نام دار، در شرایط بحرانی در تحولات سیاسی- اجتماعی و فرهنگی در گستره وسیعی نقش آفرینی کنند و موجب شکل گیری نوعی استبداد اطلاعاتی از طریق گزینش و انتشار اطلاعات و اخبار ویژه افکار عمومی جهان را مدیریت کرده به سوی خود جلب کنند و همزمان چهره ی دگرگونه و مخدوشی از تئوری های اقتصادی سیاسی و فرهنگی رقیب، به افکار عمومی ارائه دهند.

به گونه ای که آینده پژوهی چون «الوین لويس تافلر» (۱۷) این مدیریت و نقش آفرینی را به جنگ جهانی فرهنگی- اطلاعاتی تعبیر کرده است ..

برای نمونه تصویر شماره (۶) یکی از امپراتوری های رسانه ای را نشان می دهد .



نویسنده با نشان دادن این تصویر در اینجا، به هیچوجه قصد ندارد که بگوید تمام اعضای «شبکه ترانس اتلانتیک» نمایندگان و عاملین نئولیبرالیسم میباشند، ولی پرسش اینجاست که چرا صاحبان رسانه ها و خبرنگاران نام دار برای حفظ مقام یا رسیدن به مقام های بالاتر بهتر است در یکی از این شبکه ها عضو باشند و یا با آنها همکاری کنند.

دوم اینکه چگونه است که ما معیارهای انتقادی و درست خود را برای رسانه های غربی نیز بکار نمی بریم ؟

اقتصادی استوار بر «توسعه پایدار» از نظر نویسنده چیست؟

در نوشته پیشین خود «نئولیبرالیسم یا کیمیای سعادت» برای باز نمود دیدگاه توسعه پایدار نوشته بودم:

مکتب نئولیبرالیستی، توسعه را تنها در افزایش درآمد و تولید ناخالص ملی کشور، صنعتی شدن و ماشین، پیشرفت فن آوری، مدرنیزه شدن و همانند اینها میدانند. این دیدگاه ما را در دایره ای بسته و تنگ محدود می‌سازد.

این مکتب در راستای اخلاق بسیار فقیر است، چرا که بر خلاف دیدگاه توسعه پایدار صرفاً شعار «ثروت بیشتر لذت بیشتر» را برگزیده است، در حالی که تمرکز اقتصاد استوار بر «توسعه پایدار» بر پایه ۱- «چگونگی توزیع ثروت»، ۲- «توسعه نیروی انسانی»، ۳- بوجود آمدن فرصت های برابر برای همه آحاد مردم از جمله در «آموزش و پرورش، بهداشت و مسکن»، ۴- «کمک به ترویج قابلیت های ذاتی افراد و نحوه به‌کارگیری آن»، ۵- «رعایت اصول و مبانی آزادی و حقوق اجتماعی»، ۶- «پاسداری از محیط زیست و ماندگاری آن برای نسل های آینده»، ۷- «بر طرف کردن تبعیض»، ۸- «پیکار بر علیه نابرابری جنسیتی»، ۹- «نقش سازنده زنان در توسعه»، ۱۰- «و لزوم مبارزه با گرسنگی و سوءتغذیه» بنا شده است.

برای برخی از خوانندگان، سویه های دهگانه بالا بسیار آرمانگرایانه و دست نایافتنی به نظر آمده بود، پرسیده بودند برای دستیابی به این سویه ها انقلابی لازم است؟

من برای پاسخ به این پرسش ها از قانون اساسی آلمان فدرال کمک میگیرم.

منزلت و عزت انسان خدشه ناپذیر است! (۱۸)

بند اول قانون اساسی آلمان فدرال می‌گوید :

منزلت و عزت انسان خدشه ناپذیر است!

یعنی انسان باید با عزت و منزلت زندگی کند.

منزلت انسانی چیست؟

منزلت انسانی یعنی داشتن فرصت های برابر برای همه آحاد مردم فارغ از هرگونه ویژگی آنها از قبیل منشاء، مذهب، رنگ پوست، جنسیت یا سن (بند ۲ همان قانون)

منزلت انسانی یعنی پیکار بر علیه نابرابری جنسیتی، یعنی قبول نقش سازنده زنان در توسعه، بهداشت و سلامت (بند ۳ همان قانون) یعنی بر طرف کردن تبعیض. (ادامه بند ۳)

پاس داشتن از منزلت انسانی یعنی کمک به ترویج قابلیت های ذاتی افراد و نحوه به‌کارگیری آن، یعنی رعایت اصول و مبانی آزادی و حقوق اجتماعی، (بند ۵ همان قانون) از جمله در «آموزش و پرورش»، تمام سیستم آموزشی زیر نظر دولت است. دایر کردن مدارس خصوصی تنها بعنوان مکمل و با اجازه استان مورد نظر و دولت امکان پذیر است.

دایر کردن دانشگاه و مدارس عالییه خصوصی تنها بطور استثنائی ممکن است، زمانی که نبود آن برای بخشی از جامعه کمبود محسوب شود. (بند ۷ همان قانون)

حق داشتن شغل و کار (بند ۱۲ همان قانون) حق داشتن مسکن (بند ۱۳ همان قانون) حق داشتن هر عقیده و مذهبی (بند ۴ همان قانون)

یعنی پاسداری از محیط زیست و ماندگاری آن برای نسل های آینده، یعنی لزوم مبارزه با گرسنگی و سوءتغذیه. (۱۹)

مادران و پدران قانون اساسی آلمان بند های بالا را ۷۱ سال پیش در ۲۳ ماه مه ۱۹۴۹ برای اجرا در یک جامعه سرمایه داری و نه در یک کشور سوسیالیستی تدوین کرده اند. و برای اجرای بند های این قانون اساسی احتیاجی به یک انقلاب نمی دیدند.

تمام دولت ها در آلمان پس از انتخاب شدن، موظفند در پارلمان برای اجرای این بند های قانون اساسی در مقابل نمایندگان پارلمان سوگند یاد کنند...

شوربختا ۵۰ سال فعالیت و تبلیغات سنگین و گسترده طرفداران نئولیبرالیستی چنان در فرهنگ و افکار عمومی تاثیر گذاشته است، که عنوان کردن و دفاع از بدیهی ترین و ابتدائی ترین حقوق انسانی پرسش برانگیز می‌شود.

امروز خواستار رفع شکاف ژرف میان فقر و ثروت در جهان شدن رسوایی است. انتقاد به اقتصاد «پلوتوکراسی» یا توانگرسالاری گناه نابخشودنی به حساب می آید.

با عنوان کردن مفهوم «برابری» باید توضیح داد که منظور این نیست که همه انسان ها هم شکل و برابرند، بلکه همه شهروندان باید از امکان استفاده از فرصت های برابر در جامعه برخوردار باشند، یعنی همه انسان ها باید از حقوق برابر برخوردار باشند، یعنی همه انسان ها باید از حق آزادی یکسان برخوردار باشند...

داشتن فرصت یا امکان برابر برای همه، یعنی وجود شرایطی که گزینه ها و فرصت های مساوی برای انتخاب کردن پیش روی شهروندان موجود باشد. انتخاب زمانی معنی دارد که انسان میان چند گزینه یکی را آزادانه انتخاب کند. در این تعریف انسانی که فرصت برابر ندارد آسیب پذیر است. یعنی برون رفت از وضعیتی که در آن قرار می گیرد خارج از حیطه اختیار اوست. لذا ناتوان است و نمی تواند مشکل خود را بعزت عدم امکانات لازم حل کند. با در نظر گرفتن مفهوم فرصت یا امکانات، فقیر کسی نیست که تنها درآمد ندارد، بلکه فقیر کسی است که امکان بیرون رفتن از فقر را نیز ندارد.

سخن پایانی

بیکار در راه «توسعه پایدار» پیکاری است گام به گام، مستمر و طولانی که به کمک احزاب، اتحادیه های کارگری، سازمانها و جامعه مدنی انجام پذیر است.

ایدئولوژی نئولیبرالیسم تا به امروز نشان داده است که از چه انعطاف پذیری و سازگاری بالا در زمینه های مختلف برخوردار است.

باید از رقیب آموخت، باید در هر کجا که هستیم و زندگی و کار می کنیم در محله، در شهر، در کشور، در حزب و اتحادیه ها و سازمان های مدنی و غیره و غیره دست بکار شد و همواره باید هنر ممکنات را در نظر داشت.

سیاوش قائنی

Bad Godesberg (۱)

برنامه‌ی گودزبرگ

کنگره‌ی باد گودزبرگ از تاریخ ۱۳ تا ۱۵ نوامبر ۱۹۵۹ برگزار شد.

(۲) John Maynard Keynes (۱۸۸۳-۱۹۴۶)

(۳) Willy Brandt (Herbert Ernst Karl Frahm) 18. Dezember 1913 - 8. Oktober 1992

(۴) بحران نفت ۱۹۷۳ در اکتبر سال ۱۹۷۳ هنگامی شروع شد که اعضای سازمان کشورهای صادرکننده نفت عربی اوپک (شامل اعضای عربی اوپک و همچنین کشورهای سوریه و مصر می‌شوند) به دنبال جنگ «یوم کیپور» یا جنگ اعراب و اسرائیل ۱۹۷۳ ممنوعیت و تحریم نفت را برای اروپا و آمریکا اعلام کردند. با پایان یافتن تحریم‌ها در مارس سال ۱۹۷۴، قیمت نفت از بشکه‌ای ۳ دلار به حدود ۱۲ دلار افزایش پیدا کرد. بحران نفت یا به عبارتی شوک نفتی تأثیرات و عواقب کوتاهمدت و بلندمدت بسیاری را روی سیاست‌های جهانی و نیز اقتصاد جهانی گذاشت که سپس با نام نخستین شوک نفتی خوانده شد که در ادامه بحران نفت ۱۹۷۹ نیز به دومین شوک نفتی تغییر نام یافت.

(۵) Helmut Heinrich Waldemar Schmidt (23. Dezember 1918 ; † 10. November 2015)

(۶) The Shock Doctrine: The Rise of Disaster Capitalism von [Naomi Klein](#)

(۷) Otto Friedrich Wilhelm Freiherr von der Wenge Graf Lambsdorff (20. Dezember 1926 † 5. Dezember 2009)

(۸) Otto Schlecht Staatssekretär im Wirtschaftsministerium und Mitglied der Mont Pèlerin Society

(۹) Oskar Lafontaine (* 16. September 1943)

(۱۰) Helmut Josef Michael Kohl (* 3. April 1930 ; † 16. Juni 2017)

(۱۱) Le monde diplomatique September 2005 (Mathias GREFFRATH)

(۱۲) Yoshihiro Francis Fukuyama

(۱۳) The Sun is a tabloid newspaper published in the United Kingdom and the Republic of Ireland.

(۱۴) Agenda 2010 + Hartz 4

این برنامه به نام تدوین کننده‌ی آن که یکی از مدیران شرکت فولکس واگن بود هارتز نامیده شد

(۱۵) Die Zeit

در صورتیکه دریافت کننده هارتز ۴ حاضر نشود کار با دستمزد یک یورویی را قبول کند در ۳ مرحله کمک دولتی که ۴۱۶ یورو کاهش پیدا می‌کند. (مرحله اول ۳۰٪ مرحله دوم ۴۰٪ و در مرحله نهایی ۱۰۰٪)

(۱۶) Spiegel (Von Mathias Müller von Blumencron und Ulrich Schäfer 09.10.2000)

Alvin Toffler (October 4, 1928 – June 27, 2016) was an American writer, futurist, and (۱۷) businessman

(۱۸) <http://www.documentarchiv.de/brd/1949/grundgesetz.html>

(۱۹) هنگام تدوین و تصویب قانون اساسی آلمان در ۲۳ ماه مه ۱۹۴۹ برای نویسندگان آن، محیط زیست اهمیت امروز را نداشت